

معاد از دیدگاه قرآن

سید امیر محمد (هوشنگ) حسین زاده

انتشارات

انتشارات سینانگار، تهران

سرشناسه	: حسین زاده، سید امیر محمد (هوشنگ)، ۱۳۴۵-
عنوان و نام پدیدآور	: معاد از دیدگاه قرآن / سید امیر محمد (هوشنگ) حسین زاده.
مشخصات نشر	: تهران: سینا نگار، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهری	: ۲۰۴ ص. رقعی.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۷۴۲۴-۲۴-۰ ISBN: 978-964-7424-24-0
بها	: ۱۵۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی: فیبا	
یادداشت	: کتابنامه.
موضوع	: معاد - جنبه های قرآنی
موضوع	: Resurrection (Eschatology) (Islam) - Qur'anic teaching
موضوع	: معاد - احادیث
موضوع	: Resurrection (Eschatology) (Islam) - Hadiths
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۵ ح ۵۷/م ۱۰۴ BP
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۱۵۹
شماره کتابشناسی ملی	: ۴۳۷۰۳۳۶



انتشارات سید

تهران، بزرگراه شهید بابایی، مقابل دانش دام - مین ۴
شهرک شهید بهشتی، نیلوفر ۴۴، واحد ۲، ۴۸۱۰ ۶۲-۹۰۹
معاد از دیدگاه قرآن

تألیف سید امیر محمد (هوشنگ) حسین زاده

ویرایش عباس ح. آقا جانی

حروف نگاری و صفحه آرایی: سینانگار

چاپ دیجیتال

چاپ اول: ۱۳۹۵

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۷۴۲۴-۲۴-۰ ۹۷۸-۹۶۴-۷۴۲۴-۲۴-۰ ISBN 978-964-7424-24-0

بها: ۱۵۰۰۰ تومان

همه حقوق محفوظ است.

فهرست مطالب

۷	تمهید موضوع
۱۷	ساختار و حقیقت
۲۱	اقسام لذت‌ها در بهشت رودین
۲۵	مقدمه
۴۲	معاد از دیدگاه قرآن
۴۲	برهان در قرآن
۴۳	حقیقت و مجاز (مجاز = واقعیت)
۴۴	عقل و عاقل
۵۰	چشم ظاهر، چشم باطن
۵۴	سیاه‌چاله‌ها
۵۶	واژگان مرتبط با معاد
۶۲	دیدگاه‌های پیامبران و معصومان
۶۴	معاد غیر جسمانی است یا جسمانی؟
۷۲	مروری دیگر بر موضوع معاد جسمانی یا روحانی
۸۱	برهان قرآن در باب قیامت
۸۹	تعبیرات کلی قرآن درباره قیامت: راه بی‌پایان
۹۲	نمونه‌هایی از تعبیرات صریح در قالب آیات

۹۳	قیامت
۱۰۳	نمونه‌هایی از نظریات علمای اسلام پیرامون معاد
۱۰۴	نمونه‌های دیگری از اقوال در باب معاد
۱۰۹	انگیزه‌های انکار معاد از دیدگاه قرآن
۱۱۵	اهمیت معاد از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه
۱۲۰	علائم قیامت
۱۲۱	دنیا، مذبذوم و دنیای ممدوح
۱۲۶	نار دنیا و دنیادوستی مفرط و مذمت آن
۱۳۲	دنیادوستی مفرط و بها ندادن به خیردورزی
۱۳۴	دنیای ممدوح
۱۳۶	نقش نفس در فراموش کردن خدا و قیامت
۱۳۷	مسأله روح
۱۴۸	وجه خلقی و امری انسان
۱۵۱	خدا: لازمان، لامکان، الخلیف
۱۵۵	درجات عبادت و توجه به خدا
۱۶۱	نفس در فرهنگ اسلامی و در قرآن
۱۶۴	فراموشی معاد عامل افتادن انسان در بهانه
۱۶۵	جایگاه معاد در فطرت انسان
۱۶۹	عدالت، دلیل مهم معاد و قیامت
۱۷۶	زندگی موقت و حیات جاویدان
۱۸۰	مرگ، روزنه‌ای به سوی حیات جدید و جاوید
۱۸۴	عالم برزخ
۱۹۲	میزان در قیامت
۱۹۵	حوض کوثر
۱۹۷	ورود مؤمنان و صالحان به بهشت
۲۰۳	فهرست منابع

تمهید موضوع

در جهان بینی ابراهیمی^۱ معاد همان عود یا بازگشت به طرف مبدأ است. از لحظه هیوط تا - مرد قول از این دنیا، بنا بر حکمت تعالی بخش الهی، انسان قوس نزول می‌مورد است تا اسفل السافلین. جهان دوقطبی که در آنیم ایستگاهی است در قوس صعود برای برداشتن توشه بقیه راه بازگشت به سوی قلّه کمال. کفای مجد حق تعالی باشد به صورت «نفس واحده» ای که هریک از انسان سلولی یا تجلی ای از آن نفس واحده خواهند بود پس از رسیدن به تمام بی نیاز، کامل از غیر خدا و دستیابی به هفت گنج آگاهی های هستی^۲.

دلیل عقلی معاد به اختصار این است که آفریدگار، آن حکیم دانای کل، که عادل و رحمان و رحیم است و بی نیاز از هر چیز، حاق راه به نیاز

(۱) اسلامی، به معنی وسیع کلمه منظور است، یعنی ادیان ابراهیمی، از جمله یهود، مسیحی و موسوی و محمدی. البته معاد، به معنی عموم بازگشت، به صورت های تقریباً مشابهی در ادیان کهن انسان، حتی در اساطیر مناطق مختلف جهان، از جمله اساطیر یونان و ایران قدیم هم یافت می شود.

(۲) «دین»، که لغتی مشترک بین زبان های سامی و فارسی است، علاوه بر معنی آیین، معنی شهود و کل نگری نیز دارد. در اوستا، ترکیب «دینکرد/ دینکرت» به همین معنی آمده است.

بلکه به انگیزه عشق طراحی کرده و آفریده است و طرحش چندان دقیق و هوشمندانه هست که جهان و انسان را عبث نیافریده باشد و از حکمت متعالیش به دور است که حیات انسان به مرگ جسم او پایان پذیرد و منظور عمیق‌تری از خلقت او در نظر نباشد. اگر نه بیهوده است. این مهم‌ترین دلیل عقلی معاد است و البته دلایل عقلی دیگر و دلایل شهودی و معجزاتی هم وجود دارد، از جمله تجربیات بشری از ملاقات با به اصطلاح ارواح درگذشتگان و خبرهای غیبی گرفتن از ایشان و همچنین حواریان، پیامبران و معجزات ایشان و وحی در درجات مختلف پایین‌تر، که نفرات همه ما هریک به نحوی ممکن است تجربه کرده باشیم، از عامیان تا عالمان علم مختلف^۱. خود عقل انسان که فرافیزیکی است، به هر حال از سلول، عصب و غیره بعید است به وجود آمده باشد، بلکه امروزه در علم فیزیک بنیادی صحبت از این است که این عقل و هوشمندی است که منشأ سلسله است. از ارتعاش بنیادی گرفته تا ماده که انرژی متراکم یا حرکت متراکم تعریف می‌شود، در حقیقت از جنس شعور و هوشمندی است.

در فیزیک بنیادی گفته می‌شود که این حرکت نیست که از ماده خیزد بلکه این ماده است که از حرکت خیزد: تشدید استرنیگ^۲ همین را می‌گوید که ماده از حرکت ساخته شده و عالمان و مارقان، افزوده‌اند که حرکت را شعور یا هوشمندی از پیش خود و از وجود خرد ساخته است. بعداً هم در این زمینه مطالبی داریم.

(۱) کشف هر قانون یا نکته علمی تازه از القانات منبع وحی و الهام است.

(۲) String یعنی نخ یا ریسمان که در فارسی به ارتعاش بنیادی هم ترجمه شده است.



هدف آفریننده از ابداع معاد کدام است و حکمت آن چیست؟ اگر هدف از آفرینش انسان عبادت باشد، چنان که فرمود *ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ*^۱، این عبادت اولاً در دنیا فقط نمونه‌ای دارد، و اصل آن قاعدتاً در شرایط دیگر خواهد بود. در دنیا هرچه کنی عجیب خطا و دست کم مشکلی که به عدم رعایت انتخاب احسن است. ثانیاً عبادت بر پایه معرفت خواهد بود که البته عشق ملازم آن است. چرا که عبادت آفریننده دانای حکیم نمی‌تواند بر پایه جهل بنا شود. تصور این موضوع، خود موجب تصدیق آن است که هرچه معرفت بیشتر باشد عبادت معبود به حقیقت خود نزدیک‌تر است.

معرفت بالاتر از علم و معنای جاری آن است. عبادت بی معرفت حکایت آن عبد کم عقل است که با او گفتند فلان کس را بیاور، سرش را آورد. گوهر معرفت عزیزترین تلافی است که هر نوع تلاش و جان فشانی را برای تحصیل آن می‌سزد. عبادت، بدون معرفت، گام در بیراهه ظلمات زدن است و جز دور شدن از مقصد نتیجه‌ای ندارد. معرفت خلیفه خدا چگونه توان گشت در زمین!

اما راه تحصیل معرفت و ضامن دور ماندن معرفت از توهّمات و کثرات و خصومت‌ها چیست؟ چه اطمینانی هست از رسالتی از به قرب حق و سعادت ابدی؟ چه اطمینانی هست که تحصیل معرفت سود کم در وادی عبادت و قرب حق نهادن است به دور از لغزش و رفتن به سمت مخالف؟ بسا کسا که در راه برترین خود و بی‌عدالتی گام نهادند و گمان

(۱) ذاریات ۵۱: ۵۶: جن و انس را نیافریدم مگر برای آن که پرستند.

کردند که به معرفت رسیدند. اگر تاریخ را ورق بزنیم، شواهد این گفته را به وضوح و مکرر می بینیم. افراد و جمعیت های زیادی از انسان ها دیده می شوند که خود را صحیح العمل و سالک راه حق می دانند و در عمل به بیراهه می روند و ماحصل کوشش ایشان، به عکس ادعایشان، برآوردن فریاد شیطانی *أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ*^۱ از بیخ گلو است.



امروزه ما با رایانه سروکار داریم. در رایانه برای هر کاری نرم افزار داریم. نرم افزار، *نرم افزار*، *نرم افزار*، *نرم افزار* است به زبان خاص مثلاً دیجیتال که در آن از عام، الکترون و ارتعاشات الکترونیکی استفاده می شود.

پا به پای *ساخت* نرم افزار، که کار مهندسان نرم افزار است، بدافزارها یا نرم افزارهای *میکروب* کامپیوتری هم به وجود آمده است. نه این که خودش به وجود آمده باشد، بلکه آن را نیز مهندسان و خبرگان نرم افزار می سازند برای سوء استفاده و سسی فقط. آثار دادن دیگران. این بدافزارها را «ویروس کامپیوتری» یا «ویروس های نرم افزاری» هم گفته اند چرا که مانند ویروس و میکروب اصطلاحاً ارگانیسم (۱) را به تمام های حیاتی در دستور العمل های نرم افزاری عمل می کنند. یعنی به تمام های اطلاعاتی و عملیاتی مختلف را می توانند خراب کنند.

بدافزارها یا ویروس های کامپیوتری را اگر با *کلمه* زیست شناسانه بخواهیم تعریف کنیم، می گوئیم غیرارگانیسم اند و بی حیات، *میکروب* در اغلب موارد طوری نوشته شده اند که می توانند خود را تکرار و شاید بتوان گفت تکثیر کنند. کلمه تکرار بهتر است، زیرا «تکرار» به عدم حیات

(۱) سوره ص ۳۸، ۶۶-۷۶، را ببینید.

نزدیک‌تر به نظر می‌رسد. ویروس غیرارگانیک یعنی ویروسی که بدن و اندام‌های حیوانی و فیزیکی ندارد.

بدافزارهای ذهنی هم در این عالم وجود دارد، که این بدافزارها اگرچه بدن ندارند اما فاقد حیات نیستند. آدم‌هایی را دیده‌اید که می‌گویند یا از اعمالشان چنین برمی‌آید که با خود گفته‌اند «من خوبم و بقیه همه بدند»؟ معمولاً این‌طور آدم‌ها کارشان به جنون می‌کشد. اگر آنقدر درگیر این افکار و اشیاء غلط بمانند که شغل و خانواده و همه چیزشان را از دست بدهند یا دیگران را از زندگی عادی و طبیعی بازدارند، مثل جنگ‌افروزان، و اگر کارشان بر جای رسد که زندگی انگل‌واری پیدا کنند، اگر در جایگاه فرعون هم باشند بر آدم‌هایی هستند که گرفتار بدافزار شده‌اند، که نوعی بیماری است، بیماری ذهنی. شاید بدافزارِ ذهن را بتوان انگل ذهنی نامید، چرا که انگل‌وار به ذهن انسان نفوذ می‌کند و خود و بیمار را به زندگی انگل‌وار سوق می‌دهد.

ببینیم در اصطلاح دینی به آدمی که دچار چنین انگلی شده است چه می‌گویند. در اصطلاح دینی به چنین افرادی می‌توان گفت شیطان‌زده که دقیقاً معادل همان لفظ دیوانه است (دیوزده). شما می‌توانید همان شیطان بگیرید. شیطان مگر چه گفت که از درگاه رانده شد؟ گفت «من بهتر از اویم». شیطان خود را از همه انسان‌ها و از همه ملائک بهتر دید پس، از تسلیم شدن به امر حق، که فرموده بود «بر آدم سجده کنید»، طغیان و رذالت رانده شد و از اسلام (یعنی تسلیم حق بودن و در نتیجه با سلامت نفس) برگشت. یعنی مَلَك بود، دیو شد.

بهترین راهنمای اهل معرفت چیست؟ قرآن. مبنای کار قرآن داستان مَلَکی است که ابلیس شد. پس از بسم الله (که یعنی خود قرآن و من و ما که

خوانندهٔ آنیم و جبرئیل^۴ یا هوشمندی کل^۵ که آورندهٔ آن و محمد ص که گیرنده و ابلاغ‌کنندهٔ آن است، همه یکجا و تکتک از اسامی و تجلیات آن معبود واحد ازل و ابدیم، می‌گویند: «آن کتاب (کتاب آفرینش)، که شکی در واقعیت داشتن و هوشمند بودن آن نیست، خود هدایتگر متقیان است»^۱، آنگاه به توصیف متقیان می‌پردازد. می‌توان گفت که سراسر قرآن شرح و وصف تقوا است و تقوا یعنی «در پناه سپر امن حق و یاد حق رامدن و همه چیز را تجلی او دیدن و آموزه‌های شریعت او را گزیدن و بر او تکیه کردن و از او برنگشتن».

وقتی خداوند تبارک و تعالی اراده^۲ کرد انسان را بیافریند و به فرشتگان فرمود «من در زمین جانشینی خواهم نهاد»^۳، گفتند در زمین کسی می‌نهی که در آن تباهی کند رخ نه‌ها ریزد، در حالی که ما تو را تسبیح گوئیم و ستایش کنیم و پاک داریم. پروردگار فرمود: اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ^۴ (من دانم آنچه را که شما ندانید). «ان‌باز که فرمودم بر او سجده برید (یعنی در خدمت او درآید)، لیاقت و عرفیت و نرغی دارد که می‌تواند به جایی رسد که به جز خدا نبیند»^۵ «به جز خدا ندانم» نهایت تقواست. بسیاری از

(۱) بقره: ۲.

(۲) اراده: ارادت، میل، دوست داشتن شدید، عشق شدید معشوق به عاشق.

(۳) اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً (بقره: ۲: ۳۵) (برآنم که در جهان جانشینی برآیم).

(۴) بقره: ۲: ۳۵.

(۵) اِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ، وَ اَذْنَتْ لِزَیْهَا وَ حُقَّتْ، وَ اِذَا الْاَرْضُ مُدَّتْ وَ اَلْقَتْ مَا فِیْهَا وَ تَخَلَّتْ، وَ اِنْشَقَّتْ لِزَیْهَا وَ حُقَّتْ، یَا اَیُّهَا الْاِنْسَانُ، اِنَّكَ کَادِحٌ اِلَیْ رَبِّكَ کَذْحًا فُتْلَاقِیْهِ. (انشقاق: ۸۴: ۱-۶) آنگاه که آسمان (باطن انسان = باطن عالم) بشکافد و گوش به خدای سپارد و سزد، و آنگاه که زمین (ظاهر انسان یعنی عالم) کشیده شود و آنچه در اوست برون بکند و نهی شود و گوش به پروردگار خود سپارد و سزد، های انسان، تو به سوی پروردگارت کوشنده‌ای و به هر سختی روی و دیدارش کنی. اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ (بقره: ۲: ۱۵۶). (ما برای خداییم و به سوی او باز می‌گردیم).

اندیشمندان معتقدند که وقوع این حال در این دنیا و یا تنها با تکیه بر ابزارهای حسی دنیای محال است.

آفرینش انسان بر چهار ستون استوار است: ۱. اراده (یعنی ارادت، یعنی میل و عشق معطوف به عمل)، ۲. هوشمندی یا عقل رحمانی (غیر بازاری)، ۳. انتخاب، ۴. راه. از این چهار، نبوت و امامت خیزد که عین شهادت^۱ است و شهود، و عین ایمان است و شفاعت، امامت پیش افتادن است و دستگیری، رساندن است و رسیدن. فرمود **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا**^۲. نبی عاشقانِ اهلِ ایمان را دست می‌گیرد، اهل دلیل را دلالت و بشارت می‌دهد، غافلان را هشدار می‌دهد. لذا انسان، همان طور که گذشت، به مقام عبودیت می‌رسد و به ملاقات خدا می‌رود.^۳ از بدافزونی می‌کریزد، آنگاه فرشتگان می‌برندش (این از تسهیلات راه است، به اضافه «فَاءِ شَفِيعَانِ رَاهِ بِلَدِ»، و رفتن این راه تضمیناتی هم دارد بدین قرار: سرک و رزق قیامت و دوزخ، و بهشتی در باغ «جَنَاتِ عَدْنِ»، سپس گذر از یومِ الْجَادِلِ و جز آن و سرانجام در جَنَّتِ حَقِّ در آمدن («جَنَّتِ»^۴ یعنی بهشت برین که بین ملاقات است) و به نظر بسیاری از صاحب نظران و همان طور که از آیات مشهود می‌آید، تازه در

(۱) شهادت: ذهن را از روزمرگی‌ها و پیشداوری‌های عادی خالی کردن و همدل شدن و خود را به او سپردن و آنگاه از او الهام گرفتن و از هر کار دنیایی که برای او نباشد و او را به پیشین که سوی او نباشد توبه و بازگشت کردن. (۲) احزاب ۳۳: ۴۵.

(۳) **يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ** (انشقاق ۸۴: ۱-۶).

(۴) فجر ۸۹: ۲۶-۳۰. فردوس برین. در جایی می‌فرماید جَنَّاتِ (بهشت‌ها)، که به فردوس فرودین اشاره دارد. جنات پس از دوزخ و حوض کوثر است و هنوز رنگی از تکثر دارد. جَنَّتِ اشاره به بهشت برین دارد که مخصوص ذات مقدس خداوند است و تک و واحد است و انسان به صورت نفس واحده، راضی و مرضی، بدان می‌رسد و به ملاقات رب نایل می‌آید.

بهشت برین است که انسان به مقام عبودیت حقیقی مفتخر می‌گردد و از کارگزاران بزرگ حق می‌شود، که مقامی است، بنا بر خود قرآن، بالاتر از مقام جنات و بالاتر از جبرئیل علیه السلام، چنان که رسول صلی الله علیه و آله و سلم در همین دنیا، در شب معراج، به مشاهدت آن مقام نایل آمد. اینها همه از لوازم یا بهتر است بگوییم از فرایند معاد است برای انسان (انسان به صورت نفس واحده^۱ - که هریک از ما در مثل به منزله سلولی یا تبلی ای از آن نفس واحده ایم). تأکید باید کرد که «به صورت نفس واحده» برای که ممکن است این را فراموش کنیم و گاه گمان ببریم که بهشت که جمع بسته می‌شود و به صورت «جنات» می‌آید (یا جهنم) پایان راه است و بدانیم که هتل هفت ستاره‌ای است که مؤمنان برای همیشه در آن می‌مانند. جهنم شکنجه‌گاه هولناکی است که کافران و غیره برای همیشه در آن‌اند، برای ایزد که دل خلق و خالق خنک شود! دو جایگاه محصور، یکی بهشت پر از نعمت‌ها و دیگری دوزخ پر از شکنجه‌های عجیب و غریب، عده‌ای در عیش و نوش ابدی بی هیچ تحرکی و عده‌ای در ناخوشی ابدی و خوردن حمیم و یخ همیشگی هیچ نتیجه‌ای. هر دو در توقفگاهی در بیخ کوچه‌ای بن‌بست، بیچارگان به باید خواب سلوک و کمال را ببینند. همین‌ا چه وقت یادمان رفت که «ما از بالاایم و بالا می‌رویم»؟ این فراموشی باید کار همان بدافزارهای انسانی باشد.

برادر هر دو عالم سایه توست بهشت و دوزخ از پیرایه توست
تویی از روی ذات سایه شاه شه از روی صفات سایه توست

حال می‌پرسیم آن نام‌ها که خداوند به انسان تعلیم فرمود چه بود؟ آیا

نام‌های معینی بود یا تمام نام‌ها از هر موجود و هر چیز به هر زبان تا روز قیامت؟ آیا یاد گرفتن این نام‌ها سبب آن‌همه عظمت انسان گردید؟ یا منظور از اسماء نه فقط یاد گرفتن اسم و لفظ بود بلکه خواص و رموز و معانی آنها را هم خداوند به وی آموخت؟ لفظ، به تنهایی، چه فضیلتی دارد؟ آیا با دانستن چند لفظ می‌توان گفت انسان جانشین خدا می‌شود؟ یا منصرف از اسماء، مسمّیاتی هستند «صاحب عقل و شعور و هوش»^۱ که در این دنیا غیب الهی محجوب و پنهان مانده بودند و خداوند وجودشان را به اطلاع آدم رسانید و حقیقت‌شان را، همچنین علل، قوانین و مقتضیات و روابطشان را برسانان مکشوف نمود؟ به هر حال، خداوند انسان را به مقام دانش و سنخ آدم از رموز و حقایق تا حقیقت مطلق مفتخر ساخت و عظمت را استعداد او را به صحنه ظهور آورد و سپس آن حقایق و رموز و صفات و قوانین و رُجوها را پاک و قدسی را، در لازمان و لامکان خدایی خود و فرشتگان، بر فرشتگان عرضه داشت و فرمود: «اگر راست می‌گویید مرا از اینها خبر دهید». آنها، در پاسخ، عجز خود را اظهار کردند و ضمناً فرصتی یافتند تا از ایراد و اعتراض قبلی خود پوزش طلبند. از این رو گفتند: «پروردگارا، تو پاک و منزّه هستی و ما جز آنچه تو به ما آموختی ندانیم و به راستی که تویی دانا و حکیم»^۲. حال نیز برای این که آنان را به گوشه‌ای از اسرار کار خود واقف گردانند و حکمتی از حکمت‌های خلقت را به آنان بنمایانند و علت امتیاز انسان را گوشه‌ای از آن بنمایند فرمود: «مگر به شما نگفتم که من غیب آسمان‌ها و زمین را می‌دانم

(۱) توضیح این که همه چیز صاحب عقل و شعور است در صفحات بعد آمده است.

(۲) بقره ۲: ۳۱، ۳۳، ۴۱.

و به آنچه آشکار کردید و نهان داشتید آگاهم!»

آدم خاکی ز حق آموخت علم تا به هفتم آسمان افروخت علم
نام و ناموس ملک در هم شکست کوری آن کس که با حق در شک است

انسان می‌تواند از ظاهر هر چیز که واقعی و وقوع یافته است به «حقیقت» آن و از حقیقت آن به «حقیقت حقیقت» آن برود و همین طور تا «حقیقت مطلق» عروج کند. این یعنی هرگز متوقف نشدن و نهایتاً «ملاقات او» که مقامی است که در این دنیا بدان نمی‌توان رسید، اگر چه در این دنیا می‌توان فعل و مشاهدۀ آن نایل آمد، و ظهور حقیقتش پس از مرگ جسم و معاد لازم آن است. انسان می‌خواهد کل آفرینش را بشناسد و بر آن تأثیر گذارد. علاوه بر این، عشق را تجربه می‌کند - که انگیزۀ خلقت است. انگیزۀ خلقت عشق است زیرا که خالق نیازمند آفرینش نیست. بدیهی است که جانشین خدا (یعنی انسان) نیز باید چنین بشود.

یادمان باشد که حرف و انحراف و تحریف از یک ریشه‌اند و ناچار وقتی درباره حقایق عالم و حقیقت مطلق حرف می‌زنیم، زبانمان قاصر است و مثال‌گونه. پس باید با احتیاط حرف بزنیم و احتیاط بشنویم. دلیلش این است که زبان معمولاً برای رساندن مفاهیم ما را انحراف شده است. به همین دلیل است که وحی و شعر و الهام غالباً مثل سونه است. به قول شاعر: «صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی»؛ و به قول قرآن: «وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ لَيَقُولُنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّهُمْ إِلَّا مُبْطِلُونَ»^(۱) (البته در این قرآن، هر گونه مثلی برای کسان زده‌ایم. هرگاه